لوح بلبل الفراق (فارسى)

حضرت بهاءالله

اصلی فارسی



### لوح بلبل الفراق (قسمت فارسى) – حضرت بهاءالله

در اين وقت که طير بقاء از ارض عراق پرواز نمود و اهل شوق و اشتياق بنار فراق در احتراق اين نامه از اين نمله فانيه بسوی احبّای خدا ارسال ميشود که ای دوستان تا چشم باقی بگرئيد و تا نفس موجود بناليد زيرا که بساط وصل و اتّصال و قرب و لقا در هم پيچيده شد و سلطان قضا باقتضای تقدير مقدّره فراش فصل و انفصال و هجر و فراق گسترده و ارياح هجر و فراق چنان وزيده که جميع شاخسار وجود از غيب و شهود هم قميص فنا پوشيده و بخزان بقا پيوستند پس ای چشم گريّه کن و ای گوش ناله بشنو و ای لسان ندبه و نوحه کن و ای جسد در تراب وطن گير و مع کلّ ذلک نحمد اللّه علی ما اختصنا بهذه البلايا المتواتره و هذه الرّزايا المتواليه و نشکره فی کلّ حين علی کلّ الاحوال و انّه کان بنفسه الحقّ علی ما يقول شهيد در جميع الواح قبل ذکر يافت که وقتی آيد و هنگامی شود که طير عراقی آهنگ حجاز نمايد پس بشتابيد بسوی او ای عاشقان جمال سبحانی و ای والهان حرم ربّانی حال آنوقت رسيد و آن نسيم وزيد و آن طير پريد و شما نديديد و فائز نشديد و بمقصود نرسيديد باری آنچه مرقوم شد و هر چه مذکور آمد اقبال ننموديد و گوش نداديد حال آنوقت گذشت و آن يوم از دست رفت ديگر آن نسيم در اين ارض نوزد و آن گل رخ نگشايد و آن باب مفتوح نشود هرگز شنيديد که بلبل باغ الهی جز بگلزار روحانی راحت جويد و يا مقر گزيند هدهد سبای عشق جز در سينای روح وطن گيرد و يا قلوب عاشقان جز جمال معشوق منظوری طلبد و شما ای عاشقان بخيال خود مشغول شديد و هرگز عزم ديار معشوق ننموديد زهی غفلت که امکان را فرو گرفته و اکوان را احاطه نموده که شمس در وسط زوال منير و درّی و روشن و جميع بطيور ليل همراز و هم آواز گشتيد و اختم القول بما غنت عندليب الفراق فی ارض العراق و ينادی کلّ من سکن فی شطر الآفاق بان طير البقاء قد طارت الی مدينه العماء و حمامة الرّوح قد صعدت من غصن و ارادت غصناً اخری اذا فا بکون يا ملأ العاشقين و يا اهل ملأ العالين و کذلک نلقی عليکم آيات الفراق لعلّ تقومون عن مراقد الغفلة و تکوننّ من الّذينهم کانوا من المتذکّرين بگو ای اهل نفاق اين بلبل وثاق از گل وصال پريد و عزم گلزار فراق نمود و عشاق آفاق را در شطر عراق بسوخت پس ای دوستان بهجران مبتلی وصل جانان را فراموش ننمائيد بناليد و تخم صبر در ارض طيّبه قلب بکاريد و بآب چشم آبش دهيد تا ثمر شيرين دهد اينست وصيّت بلبل گلزار الهی پس بشنويد.

بنام دوست گل معنوی در رضوان الهی بقدوم ربيع معانی مشهود وليکن بلبلان صوری محروم مانده‌اند گل گويد ای بلبلان منم محبوب شما و با کمال لون و نفحهٴ عطريّه و لطافت و طراوت منيعه ظاهر شده‌ام با يار بياميزيد و از دوست مگريزيد بلبلان مجاز گويند ما از اهل يثربيم و بگل حجاز انس داشته و تو از اهل حقيقتی و در دبستان عراق کشف نقاب نموده گل گفت معلوم شد که در کلّ احيان از جمال رحمن محروم بوده‌ايد و هيچوقت مرا نشناخته‌ايد بلکه جدار و روافد و ديار را شناخته‌ايد چه اگر مرا ميشناختيد حال از يار خود نميگريختيد ای بلبلان من خود نه از يثربم و نه او بطحاء و نه از عراق و نه از شام وليکن گاهی بتفرج و سير در ديارم سايرم گاهی در مصر و وقتی در بيت اللّحم و جليل و گاهی در حجاز و گاهی در عراق و فارس و حال در ادرنه کشف نقاب نموده‌ام شما بحبّ من معروفيد وليکن از من غافل معلوم شد که زاغيد و رسم بلبل آموخته‌ايد در ارض وهم و تقليد سائريد و از روضه مبارکه توحيد محروم مثل شما مثل آن جُغد است که وقتی بلبلی را گفت که زاغ از تو بهتر ميخواند بلبل گفت که ای جغد چرا از انصاف گذشتی و ازحق چشم برداشته آخر هر دعوی را برهانی لازم است و هر قولی را دليلی حال من حاضر و زاغ بخواند تا بخوانم گفت اين کلمه مقبول نيست بلکه مردود است چه که من از رضوانی نغمهٴ خوشی استماع نمودم بعد از صاحب نغمه پرسيدم مذكور نمودند كه اين صوت زاغ بود و علاوه بر آن مشاهده شد که زاغی از آن بستان بيرون آمد يقين نمودم که قائل صادق است بلبل بيچاره گفت ای جغد آن صوت زاغ نبود صوت من بود و حال بهمان نغمه که شنيدی بلکه احسن و ابدع از کن تغنّی نمايم گفت مرا باين کلمات رجوعی نيست و اين قول مقبول نه چه که من همچه شنيده‌ام و از آبأ و امثال خود و حال آن زاغ حاضر و سند هم در دست اگر توبودی چگونه اسم او شهرت نمود بلبل گفت ای بی انصاف مرا صيّاد کين در کمين بود و سيف ظلم از عقب لذا باسم زاغ شهرت يافت من از غايت ظهور مستور ماندم و از کمال تغنّی بسکوت مشهود وليکن صاحبان آذان نغمه رحمن را از نعيب زاغان تميز دهند حال تو باصل صوت و لحن ناظر شو ليظهر لک الحقّ و شما ای بلبلان صورت مثل آن جغد بنظر ميائيد که ذرّه وهم را بصد هزار يقين تبديل ننمائيد و حرفی از آنچه شنيده‌ايد بعالم شهود و مکاشفه مبادله نکنيد بشنويد نصح يار را و بنظر اغيار بر منظر نگار ناظر مباشيد مرا بمن بشناسيد نه بمقرّ و ديار در اين گفتگو بودند که ناگاه از حديقه مبارکه کان للّه بلبلی نورانی بطراز رحمانی و نغمهٴ ربّانی وارد و بطواف گل مشغول شد گفت ای بلبلان اگر چه بصورت بلبليد وليکن چندی با زاغان مونس گشته‌ايد و سيرتشان در شما ظاهر و مشهود مقرّتان اين رضوان نه بپريد و برويد اين گل روحانی مطاف بلبلان آشيان رحمانی است پس ای بلبلان انسانی جهد نمائيد که دوست را بشناسيد و دست تعدّی خزان را از اين گل رضوان رحمن قطع نمائيد يعنی ای دوستان حق کمر خدمت محکم بر بنديد و اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائيد و اگر بخضوع و خشوع و ساير سجايای حق بين عباد ظاهر شويد ذيل تقديس از مفتريات ابليس و مظاهرش طاهر ماند و آلوده نشود و کذب مفترين بر عالميان ظاهر و هُويدا گردد و اگر نعوذ باللّه عمل خير مرضيه از شما مشاهده شود جميع بمقرّ اقدس راجع و همان اعمال مثبت مفتريات مشرکين خواهد شد و هذا لحقّ اليقين وَ الحَمْدُ للّهِ رَبِّ العَالَمِينَ.